

مقایسه قطعه سغدی نبرد رستم با دیوان و دارجنگه نوشاد طرهانی بر اساس تعاریف و ویژگی‌های سرود حماسی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۱۰

اصغر شهبازی^۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۹/۲۶

علی بازوند^۲

مقاله پژوهشی

چکیده

قطعه سغدی در توصیف نبرد رستم با دیوان، متعلق به حدود سیزده قرن پیش، در ایالت کانسوی چین کشف شده است. داستان رستم در این متن، با عناصر بدوی، جادویی و شمنی همراه است؛ اما می‌توان احتمال داد که این متن، یکی از مآخذ داستان‌های نبرد رستم با دیوان باشد؛ اما دارجنگه منظومه‌ای است به زبان لکی (در استان لرستان)، متعلق به دوره افشاریه، سروده نوشاد طرهانی که در آن گفت‌وگوی شاعر با درخت کهنسالی به تصویر کشیده شده و درخت در ضمن آن گفت‌وگو، عمر خود را به دوران اساطیری ایران و پادشاهی کیومرث می‌رساند و بیان خود را با توصیفات مختصری درباره پهلوانان و پادشاهان ایرانی همراه می‌کند. در همین راستا، برخی از محققان و پژوهشگران، این دو متن را در یک قالب و ساختار؛ یعنی در ردیف سرودهای حماسی (در معنای خاستگاه حماسه) قرار داده و سعی کرده‌اند این دو را نمونه‌هایی از سرودهای حماسی به دیگر زبان‌های ایرانی معرفی کنند. از آنجا که قرار دادن این دو متن در یک ردیف موجب ابهاماتی درباره سرودهای حماسی شده، نگارندگان کوشیده‌اند تا در قالب این مقاله، با رویکرد توصیفی-تحلیلی، ابتدا سرود حماسی را تعریف کنند؛ ویژگی‌های آن را برشمرند و آنگاه مطابق با آن ویژگی‌ها نشان دهند که اطلاق سرود حماسی بر متن سغدی جایز است؛ اما دارجنگه نوشاد را با توجه به زمان سرایش، قالب و ساختار، نمی‌توان سرود حماسی به حساب آورد و بنابراین لازم است در این باره تأمل بیشتری صورت بگیرد.

کلیدواژه‌ها: قطعه سغدی نبرد رستم، دارجنگه، نوشاد طرهانی، سرود حماسی.

۱. دکتری زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه فرهنگیان. (نویسنده مسؤول) ایمیل: asgharshahbazi88@gmail.com

۲. استادیار دانشگاه فرهنگیان

۱- مقدمه

۱-۱- بیان مسأله

متن یا قطعهٔ سغدی در توصیف نبرد رستم با دیوان، از دو صفحه تشکیل شده که نسخهٔ اصلی یک صفحه از آن در کتابخانهٔ ملی پاریس و نسخهٔ صفحهٔ دیگر در کتابخانهٔ بریتانیا نگهداری می‌شود. محل کشف متن، غارهای هزار بودا، نزدیک شهر توئن‌هوانگ در ایالت کانسوی چین است. از آنجا که اول و آخر متن سغدی افتاده، این احتمال وجود دارد که متن موجود، قسمتی از داستان مفصل‌تری دربارهٔ جنگ رستم با دیوان باشد. این متن را ابتدا ریخله (H. Reichelt) به آلمانی ترجمه کرد و در سال ۱۹۴۰م بنونیست (E. Benvenist.) آن را به فرانسوی برگرداند. یارشاطر در سال ۱۳۳۱ ه. ش آن را به فارسی ترجمه کرد؛ البته ترجمهٔ دیگری از این قطعه به زبان انگلیسی موجود است از سیمز ویلیامز (N. Sims-Williams) که در سال ۱۹۷۶م انجام شده‌است. آخرین ترجمهٔ فارسی این متن، ترجمهٔ بدرالزمان قریب است که در سال ۱۳۵۶ ه. ش صورت گرفته است.

داستان نبرد رستم با دیوان، به زبان سغدی، ریشهٔ اسطوره‌ای دارد و به احتمال قوی مربوط به اساطیر اقوام ایرانی شرقی است. این متن جزو متون سغدی بودایی است که در چین پیدا شده؛ اما از نظر محتوا، ارتباطی با متون بودایی ندارد و از هیچ‌یک از دیدگاه‌های بودا متأثر نیست (قریب، ۱۳۵۶: ۴۴). ذبیح‌الله صفا حدس زده که این متن متعلق به حدود قرن هفتم میلادی باشد (صفا، ۱۳۶۹: ۵۶۶).

نام رخس و جامهٔ پوست پلنگ در این داستان، تردیدی در هویت داستان باقی نمی‌گذارد و پیدا شدن آن، فرضیه‌ای را که بنا بر آن، داستان اصلی رستم، میراث فرهنگ آسیای میانه و فرهنگ اقوام ایرانی سکایی باشد، به یقین نزدیک‌تر می‌سازد (قریب، ۱۳۵۶: ۵۲).

در این متن، نبرد رستم با دیوان، به شکلی بدوی و جادویی توصیف شده که وجود همین عناصر، آن را از نمونهٔ مشابه‌اش در شاهنامهٔ فردوسی (جنگ رستم با دیوان در مازندران) متفاوت می‌سازد و همین موضوع می‌تواند نشان‌دهندهٔ متن سغدی، نسبت به شعر حماسی یک مرحله عقب‌تر است؛ زیرا هنوز بینش جادومرکزی در آن، در اوج است. (خالقی‌مطلق، ۱۳۸۶: ۱۲-۱۱).



منظومه «دارجنگه» یا «دارجنگه» سروده سیدنوشاد طرهانی، از طایفه ابوالوفایی (بله فا) است. نوشاد در زمان سلطنت نادرشاه افشار می زیست و یکی از یاران سلطان اسحاق صاحب کرم بود. از نوشاد به جز «دارجنگه»، آثاری همچون مثنوی «بهمن و فرامرز» و ترجیع بند «هیچ و پوچ» نیز باقی مانده که «دارجنگه» و ترجیع بند «هیچ و پوچ» به زبان لکی و مثنوی «بهمن و فرامرز» به زبان فارسی و در بحر متقارب است (غضنفری، ۱۳۷۸: ۵۷).

منظومه «دارجنگه» که یکی از منظومه های معروف و مورد علاقه مردم لرستان است، با مقدمه ای دوبیتی از شاعر، درباره بیرون رفتن وی و رسیدن به پای درختی کهنسال و بلند آغاز می شود. شاعر (نوشاد) با درخت پیر سخن می گوید و از او می خواهد تا شرح زخم پیکرش را باز گوید. درخت با صدایی نالان و حزین به سخن درمی آید و با نام بردن از خود با عنوان «دارجنگه» به پادشاهی کیومرث، تهمورث، هوشنگ و جمشید اشاره می کند و به زمامداری اطرد و کورنگ گریزی می زند و سپس به داستان های گرشاسپ، ضحاک، پسر مرداس، مارهای ضحاک و جای بوسه شیطان ناپاک، فریدون و درفش کاوه، پشنگ و منوچهر نیز می پردازد. آنگاه به پادشاهی نودر ناشاد (ناسپاس و ناراضی) می رسد و از پادشاهی گرشاسپ و پهلوانان ایرانی، به ویژه نریمان، سام و زال یاد می کند. در پادشاهی کیقباد، از رستم، جوشن و رخس وی و گودرزین سخن می گوید و حتی از افراسیاب انیرانی هم نام می برد. سپس از طبیعت تند کاووس، هفتادوهفت پسر گودرز (فرمانروایان مرزها) و دیگر پهلوانان ایرانی و تورانی یاد می کند تا به پادشاهی کیخسرو می رسد. پس از آن، به گوشه گیری لهراسب، دانش و حکمت جاماسب، نبرد رستم و اسفندیار، بیدادگری های بهمین، نبردهای برزین و فرامرز، پادشاهی همای و رزم دارا و اسکندر می پردازد و به دوران چندین ساله ملوک الطوائفی اشکانی و نبرد اردشیر با اردوان اشاره می کند. درخت، پس از اردشیر به انوشیروان، بزرگمهر، بختک وزیر و چند تن از پادشاهان ساسانی می پردازد. گریزی نیز به داستان های خسرو و شیرین و شب دیز، بهرام چوبینه و فرهاد کوهکن می زند تا به شیرویه می رسد. پس از آن به پادشاهان صفوی اشاره می کند و ستاره آنها را لنگ می داند و به دوران نادرشاه افشار می رسد و در پایان، بار دیگر از خود با نام «دارجنگه» یاد می کند و از سرانجام ستم بار خود می نالد.

دارجنگه که با توصیف درختی کهنسال و سر به فلک کشیده آغاز می شود، حاصل گفت و گوی شاعری لک زبان است با درختی کهنسال؛ در اینکه چرا شاعر از میان موجودات

درخت را انتخاب کرده، احتمالاً نشانه‌ای از قداست، احترام و حتی پرستش درختان در برهه‌ای از تاریخ ایران دارد؛ اما مهم‌تر از آن، بیان روایی و شکوه‌آلودی است که در ضمن آن، اغلب پادشاهان و پهلوانان شاهنامه، در کمال ایجاز و اختصار، یاد و توصیف می‌شوند. به عبارت دیگر، شاعر به این وسیله، خلاصه‌ای از تاریخ اساطیری، حماسی و گوشه‌هایی از تاریخ ایران را بیان می‌کند؛ به پادشاهان و پهلوانان حماسه ملی ایرانیان اشاره می‌کند؛ درباره هر کدام به ویژگی یا ویژگی‌های برجسته‌شان اشاره می‌کند و این بازگویی را تا دوره افشاریه ادامه می‌دهد.

درباره نوع ادبی منظومه دارجنگه، شکی وجود ندارد که این منظومه در نوع ادبی حماسه جای می‌گیرد؛ اما درباره اینکه آیا این منظومه را می‌توان یک حماسه بدیهی و گفتاری و در ساختار، سرود حماسی به شمار آورد، اختلاف نظر وجود دارد. انجوی شیرازی، به عنوان یکی از اولین ضبط‌کنندگان این منظومه، آن را منظومه‌ای دلکش از زبان درختی کهن می‌داند که همچون منظومه درخت آسوریک از زبان درختی بیان شده است (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۳۱۶-۳۱۵).

خالقی مطلق، به صراحت، دارجنگه را در ردیف قطعه سغدی (در توصیف نبرد رستم با دیوان) قرار می‌دهد و آن را نمونه‌ای از سرودهای حماسی به دیگر زبان‌های ایرانی می‌داند (خالقی مطلق، ۱۳۸۶، ج ۲: ۷۴۵-۷۳۸). اکبری مفاخر نیز «دارجنگه» را یک حماسه بدیهی و گفتاری و در ساختار، سرود حماسی به شمار می‌آورد (اکبری مفاخر، ۱۳۹۱، ج ۴: ۲۰۲-۲۰۰). در مقابل، تمیم‌داری، دارجنگه را نوعی چریکه (Cerike) می‌داند؛ با این توضیح که «چریکه» شعر نغز سوزناکی است که قابلیت نمایشی دارد و در اکثر مواقع به صورت مناظره بیان می‌شود (تمیم‌داری، ۱۳۷۹: ۱۸۶). ابوالمعالی الحسینی دارجنگه را بیان روایت‌های شاهنامه، به صورت کوتاه و مختصر، از زبان درخت بلوطی کهنسال دانسته است (ابوالمعالی الحسینی، ۱۳۸۷: ۵۰).

از آنجا که تأمل در تعاریف و ویژگی‌های سرود حماسی و مروری بر نمونه‌هایی از آن، نشان می‌دهد که قرار دادن «دارجنگه» در ردیف سرودهای حماسی (در معنی خاستگاه حماسه) خالی از تسامح نیست. نگارندگان در این مقاله بر آن شده‌اند تا با مروری بر تعاریف و ویژگی‌های سرود حماسی و تمرکز بر یک نمونه از آن سرودها (قطعه ناقص سغدی در



توصیف نبرد رستم با دیوان) نشان دهند که دارجنگه در نوع ادبی حماسه قرار می گیرد؛ اما نمی توان آن را سرود حماسی نامید.

۲-۱- پیشینه بحث

خالقی مطلق از نخستین افرادی است که درباره سرود حماسی سخن گفته است. وی در کتاب «حماسه» (پدیدارشناسی تطبیقی شعر پهلوانی) و سپس در مدخل «حماسه» (دانشنامه زبان و ادب فارسی) از سرود حماسی در معنای خاستگاه اصلی حماسه سخن گفته و با ارائه تعاریفی از سرود حماسی، با صراحت، قطعه سغدی در توصیف نبرد رستم با دیوان و سرود دارجنگه نوشاد به زبان لکی را نمونه هایی از سرودهای حماسی به دیگر زبان های ایرانی نامیده است (خالقی مطلق، ۱۳۸۶، ج ۲: ۷۳۹؛ ۱۳۸۶: ۱۱۴).

از پژوهش های خارجی صورت گرفته در این باره، می توان به کتاب «شعر پهلوانی» از «بورا» (C.M.Bowra) (چاپ سوم، ۱۹۶۶ م) اشاره کرد که مؤلف، در چندجا، درباره سرودهای حماسی سخن گفته؛ اما به سرودهای حماسی فارسی اشاره ای نکرده؛ چون بنیاد فرضیه های او بر حماسه های گفتاری- بدیهی بنا شده و شاهنامه، حماسه بدیهی- گفتاری نیست (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۳).

ذبیح الله صفا هم در کتاب «حماسه سرایی در ایران» به سرود حماسی اشاره کرده و می نویسد: «یک نوع از روایات شفاهی که زبان به زبان می گشت و ظاهراً جایی ثبت نبود، سرودها و منظومه هایی است که از قدیم الایام در باب بعضی از وقایع تاریخی بر جای مانده و از بعضی از آنها اخباری به ما رسیده است» (صفا، ۱۳۶۹: ۲۰). ایشان سپس به بخش هایی از تاریخ بخارا اشاره می کنند که در آن آمده است که اهل بخارا را بر کشتن سیاوش سرودهای عجیب است و مطربان آن سرودها را کین سیاوش گویند» (همانجا). ایشان همچنین اشاره می کنند که روایت های گوناگون درباره گرشاسب و خاندان او، چنانکه در تاریخ سیستان آمده، احتمالاً بعضی از آنها در میان مردم رایج بوده است. (همانجا)

مطالب ذبیح الله صفا نشان می دهد که ایشان مأخذ و منشأ حماسه را داستان ها یا روایات ملی و اساطیری مدون کتبی یا شفاهی قدیم می داند (صفا، ۱۳۶۹: ۵ و ۱۱) که یک نوع از آن روایات شفاهی، سرودهای حماسی است؛ مانند سرود مردم بخارا درباره سیاوش (همان: ۲۰)؛ اما درباره اینکه «دارجنگه» یک سرود حماسی است، چنانکه گفته شد، خالقی مطلق اولین نظر را ابراز نموده و پس از وی، اکبری مفاخر نیز در مقاله «دارجنگه»، مندرج در دانشنامه فرهنگ مردم ایران، احتمالاً متأثر از نظر خالقی مطلق، با صراحت

«دارجنگه» را یک حماسه بدیهی گفتاری و در ساختار سرود حماسی نامیده است (اکبری مفاخر، ۱۳۹۱، ج ۴).

از آنجا که در این آثار، به طور دقیق، مشخص نشده که «دارجنگه» بر چه اساسی سرود حماسی است و آنچه شباهت‌هایی با قطعه سغدی دارد، این موضوع در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته، به این امید که این مقاله بتواند این اشکال و ابهام را برطرف نماید.

۳-۱- روش تحقیق

روش گردآوری اطلاعات در این مقاله از نوع کتابخانه‌ای؛ اما روش تحقیق از نوع تحلیل محتوا با رویکرد توصیفی-تحلیلی است؛ به این صورت که پس از بررسی تعاریف موجود درباره سرود حماسی، ویژگی‌های سرود حماسی برشمرده شده و نشان داده شده که سرود حماسی چه ویژگی‌هایی دارد و چرا «دارجنگه» را نمی‌توان سرود حماسی به حساب آورد؟ اهمیت این مقاله، عمدتاً از آن جهت است که در تعاریف و مصادیق آن‌ها، دقت کافی صورت گیرد. قرار دادن یک شعر با درون‌مایه حماسی، آن‌هم از حدود دویست سال پیش، در ردیف سرودهای حماسی کهن (چامه‌ها)، می‌تواند سبب بدفهمی و ابهام شود؛ مشکلی که در گذشته هم وجود داشته و نمونه‌هایی از این نوع عدم رعایت حدود و ثغور تعاریف را در کتاب‌های مختلف علوم ادبی می‌بینیم.

۲- شروع بحث

۲-۱- تعریف سرود حماسی

اولین کسی که از سرود حماسی سخن گفته، فردوسی است. فردوسی یکی از سه سرودی را که بارید در بزم پرویز از بالای درخت می‌خواند، «پهلوانی سرود» نامیده است:

همی جامه را بارید سبز کرد	همان بربط و رود ننگ و نبرد
بشد تا به جایی که خسرو شدی	بهاران نشستنگهی نو شدی
یکی سرو بد سبز و برگش گشن	بر او شاخ چون رزمگاه پشن
بر آن سرو شد بربط اندر کنار	زمانی همی بود تا شهریار
از ایوان بیامد بدان جشنگاه	بیاراست پالیزگر جای شاه



بیامد پری چهره می گسار	یکی جام بر کف بر شهریار
جهاندار بستد ز کودک نبید	بلور از می سرخ شد ناپدید
بدانگه که خورشید برگشت زرد	همی بود تا گشت شب لاژورد
زننده بر آن سرو برداشت رود	همان ساخته پهلوانی سرود
یکی نغز دستان بزد بر درخت	کزان خیره شد مرد بیدار بخت
سرودی به آواز خوش برکشید	که اکنون تو خوانیش داد آفرید

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۸: ۲۸۶)

البته اطلاعات ما درباره محتوای آن سرود پهلوانی که بارید با آواز خوش و رود خوانده، محدود است؛ اما چنانکه گفته شد، قبل از فردوسی، ابوبکر محمدبن جعفر النرشخی (۳۴۸ - ۲۸۶ ه. ق) در «تاریخ بخارا» به سرودهای حماسی مردم بخارا در سوگ سیاوش اشاره کرده است (محمدبن جعفر النرشخی، ۱۳۶۳: ۲۴ و ۳۳).

در هر صورت، اولین محققى که در روزگار معاصر، درباره سرود حماسی و ویژگی‌های آن با تفصیل سخن گفته، خالقی مطلق است. ایشان در کتاب «حماسه» (پدیدارشناسی تطبیقی شعر پهلوانی) و سپس در مدخل «حماسه» (دانشنامه زبان و ادب فارسی)، سرود حماسی را خاستگاه اصلی حماسه دانسته و برای آن ویژگی‌های زیر را برشمرده است:

الف- سرود پهلوانی (حماسی)، خاستگاه حماسه است. سرود حماسی، شعر روایی کوتاهی است در توصیف کارهای پهلوانی، بدون آنکه وارد جزئیات ماجرا و یا شرح درگیری شوند؛ بلکه به نکات اصلی ماجرا و گفت‌وگوهای دراماتیک بسنده می‌کنند؛ به عبارت دیگر، در سرود حماسی، توجه اصلی به پهلوان است، نه به داستان.

ب- سرودهای پهلوانی یا روایات حماسی را که در میان مردم رواج داشت، سرایندگانی (آوازخوان‌های دوره گرد)، به گونه بدیهه‌سرایی، به شعر درمی‌آورده‌اند و اغلب با نواختن ساز، به آواز می‌خوانده‌اند. در ایران باستان به این سرایندگان «گوسان» می‌گفتند که در شاهنامه به آن‌ها نام «لوری» داده شده است.

ج- از سرودهای حماسی پیش از اسلام چیزی بر جای نمانده؛ ولی در اوستا برخی از توصیفات یشت‌های پنجم، هشتم، نهم، دهم و نوزدهم را می‌توان نوعی سرود حماسی یا دست‌کم بازتابی از سرودهای حماسی دانست.

د- عنوان برخی از سرودهای باربد؛ همچون کین سیاوش و کین ایرج، به وجود سرود حماسی آنها اشاره دارد.

ه- فردوسی یکی از سه سرودی را که باربد در بزم پرویز از بالای درخت می‌خواند، «پهلوانی سرود» نامیده است.

و- در کتاب «المحاسن و الاضداد» جاحظ، به خواندن روایات پهلوانی در زمان خسرو پرویز در جشن نوروز اشاره شده است (به نقل از خالقی مطلق، ۱۳۸۶، ج ۲: ۷۳۹ - ۷۳۸).

ز- از رمانس مادی «زریادرس و اوداتیس» که خارس میتیلینی بخش کوتاهی از آن را گزارش کرده و آن روایت کهن‌تری از داستان گشتاسب و کتایون بوده، می‌توان احتمال داد که سرود حماسی آن نیز وجود داشته؛ زیرا به روایت «خارس»، ایرانیان این داستان را با دلبستگی تمام به آواز می‌خوانده‌اند.

ح- به دیگر زبان‌های ایرانی نیز، نمونه‌های اندکی از سرود پهلوانی در دست است؛ از آن جمله است قطعه ناقصی به زبان سغدی در توصیف نبرد رستم با دیوان و سرود دارجنگه به زبان لری از شاعری به نام نوشاد.

ط- به زبان‌های دیگر نیز نمونه‌هایی از سرودهای حماسی بازمانده است؛ مانند سرود «هیلد براند» به زبان آلمانی و...

ی- از مجموعه سرودهای پهلوانی یا از روایات حماسی شفاهی یا مدون، حماسه یا داستان پهلوانی به وجود می‌آید.

ک- ساخت کوتاه حماسه را سرود حماسی (چکامه) می‌نامند و ساخت بلند آن را داستان حماسی یا رزم‌نامه.

ل- ساختار سرود حماسی بر اصل ایجاز استوار است؛ به عبارت دیگر، در سرود حماسی، جایی برای توصیف رزم‌افزارها، اسبان، آرا‌به‌ها یا موضوعاتی چون طبیعت، جانوران و برخی از شگفتی‌ها نیست؛ یا اینکه شاعر، جهان پهلوانی را رها کند و به مسائلی همچون پند و اندرز بپردازد. در سرود حماسی، نقطه مخالف (دشمن) و موضوع درگیری مهم است.

م- داستان اکوان دیو (با ۱۸۶ بیت)، داستان رستم و هفت‌گردان در شکارگاه افراسیاب (با ۱۶۳ بیت)، داستان رستم و شغاد (با ۳۲۵ بیت) و داستان‌های کشتن رستم پیل سپید، رفتن رستم به کوه سپند و کین‌خواهی نریمان را می‌توان نمونه‌ها یا بازتاب‌هایی از سرودهای



حماسی فارسی در ایران باستان دانست (خالقی مطلق، ۱۳۸۶، ج ۲: ۷۳۹-۷۳۸؛ ۱۳۸۶: ۱ و ۱۱۴).

این سیزده ویژگی، همه آن ویژگی‌هایی است که خالقی مطلق برای سرود حماسی برشمرده است. از آنجا که قرار دادن دو اثر «توصیف نبرد رستم با دیوان به زبان سغدی» و «دارجنگه» به زبان لری در یک ردیف (سرود حماسی)، با توجه به این ویژگی‌ها، ابهاماتی را ایجاد می‌کند، در ادامه این مقاله، با آوردن دو متن (قطعه سغدی در توصیف نبرد رستم با دیوان و دارجنگه)، به بررسی آن‌ها مطابق با ویژگی‌های سرود حماسی می‌پردازیم.

۲-۲- نقل قطعه سغدی در توصیف نبرد رستم با دیوان و منظومه دارجنگه نوشاد طرهانی

چنان که گفته شد، قطعه سغدی در توصیف نبرد رستم با دیوان، ریشه اسطوره‌ای دارد و به احتمال قوی، مربوط به اساطیر اقوام ایرانی شرقی متعلق به حدود قرن هفتم میلادی باشد. در اینجا، ابتدا ترجمه قطعه سغدی (از بدرازمان قریب) و سپس متن و ترجمه منظومه دارجنگه نوشاد نقل می‌شود: «دیوان همان‌دم به شهر گریختند. رستم همچنان به دنبال آن‌ها تا دروازه شهر رفت. بسیاری از پایمال‌شدن مردند. یک‌هزار [تن] با زحمت توانستند به شهر درآیند. دروازه‌ها را بستند. رستم با نیک‌نامی بزرگ برگشت. به چراگاهی نیکو رفت. ایستاد. زین برگرفت. اسب را در سبزه رها کرد. جامه درآورد. غذایی خورد. سیر شد. بستری گسترد. دراز کشید [و] به خواب رفت. دیوان در انجمن به شوری ایستادند و به یکدیگر چنین گفتند: «بزرگ زشتی بود و بزرگ شرمساری از طرف ما که از یک‌تنه سوار چنین به شهر پناه بریم. چرا نجنگیم؟ یا همگی بمیریم و نابود شویم و یا کین خدایان خواهیم.» دیوان، آنان که از جنگ جان به در برده بودند، با ساز و برگ گران و سلاح نیرومند مجهز شدند. با شتاب فراوان دروازه شهر را گشودند. بسیار کمانگیر، بسیار گردونه‌سوار، بسیار پیل‌سوار، بسیاری سوار بر... بسیاری سوار بر خوک، بسیار سوار بر روباه، بسیاری سوار بر سگ، بسیاری سوار بر مار و سوسمار، بسیاری پیاده، بسیاری در حال پرواز مانند کرکس و خفاش می‌رفتند و بسیاری واژگون، سر به پایین و پاها به بالا. غرشی برکشیدند [و] زمانی دراز باران، برف، تگرگ [و] تندر بزرگ برانگیختند. دهان را بازگشودند [و] آتش، شعله، دود رها ساختند و به جست‌وجوی رستم دلاور رهسپار شدند. آنگاه آمد رخس تیزهوش [و]

رستم را بیدار کرد. رستم از خواب برخاست. در حال جامه پوست پلنگ پوشید، ترکش‌دان بر بست، بر رخس سوار شد، به‌سوی دیوان شتافت. چون رستم از دور سپاه دیوان را دید، به رخس چنین گفت: «بیا ای سرور، کم‌کم بگریزیم، کاری کنیم که دیوان را به‌سوی جنگل [بکشانیم]» رخس پسندید. همان‌دم رستم به عقب بازگشت. وقتی دیوها چنین دیدند، فوراً، هم سپاه سواره و هم پیاده به پیش تاختند و به یکدیگر گفتند: «اکنون اراده سردار شکسته [و] دیگر با ما به پیکار نخواهد پرداخت. هرگز رهایش نکنید، او را نبلعید؛ بلکه همچنان زنده بگیرید تا او را تنبیه دردناک و شکنجه‌ای سخت نشان‌دهیم.» دیوان یکدیگر را سخت برانگیختند. همگی فریاد برکشیدند و از پی رستم روان شدند. در آن هنگام رستم بازگشت و بر دیوان حمله برد، چون شیر دژن بر نخجیر و یا کفتار بر گله رمه و یا شاهین بر خرگوش و یا خارپشت بر اژدها...» (قریب، ۱۳۵۶: ۴۹-۴۸).

۳-۴- نقل منظومه دارجنگه نوشاد طرهانی

دارجنگه

۱ هَامدَلان وَخَتی هَامدَلان وَخَتی	۱ رَروژان روژی ژ وَخَتان وَخَتی
چی قیس پوشاویم ژ کلپوس رختی	راگم کَفت آو پای عالی درختی
سَرَنه کهکشان فلک برده وی	پا محکم نه قعر زمین کرده وی
شانای شاخه شاخ و برگ او دویر	پی نشیمنگاه سیر برنا و پیر
۵ راگه راگذر خلق نه پایش بی	خنک‌تر ژ سای طوبا سایش بی
فضاش فرحبخش هَواش معتدل	پایه درختان ژ شرمش خجل
نه روی سینش دیم زام تیر گازی	یادگاری شست خدنگ‌اندازی
ژ او لاوه سومای هورلش دیار بی	چی جای فلنگ گاز فرهاد اظهار بی
آمام تکیه دام من و او داره وه	و او دار زده تیر خارِه وه
۱۰ دار بی رضوان و برگ و باره وه	منه پی محنت روزگاره وه
ملاحظه زام تیر گازش کَردم	دویای چُی دود دَمَاون دَرِدم
بلیزم برز بی، اندوم بی‌پایان	عسرين ژ دیدم سیل و ست وه دامان



کس مَذانِ حساو تاریخ سال چند
 کی دَس نیشونت وای دیار گردَن
 کی ژ سَرداران وای راگه چَین
 چه طور سرد و گرم دَهرت و یاران
 کام سرهنگ داخل دیه خوینتن
 ژ او دارِ فـرتوت محنت باره وه
 چی مـن سرگردان بیوانیا نه
 منمایی آداب رستاخیز و نـم
 مَشکافین جامه یخه غم بـفتم
 اظهار کـم القاب هناسه سردم
 تو نازک طبعی مَرنجو خاطر
 مقصودت حساو و یـرده سألن
 تا و اچـوم احوال ستاره لنگم
 تا ای سایه حال سرانجام
 نمانیم نه دور «کیومرث» کی
 «هوشنگ» و او سپاه واو گرمخانه ام دین
 او صفـآرایی رژ جنگم دین
 گـرز نه صد مـن گو رنگم دین
 او رامشـگران راز فنم دین
 سهم و صلابت «گرشاسب» دین
 جا بوسه «شیطان» ناپاکم دین
 عـلـم کاو حدادم دین
 قهر «منوچهر» روز جـنگم دین
 «قباد» و «قاره» و «کشوایم» دین

واتم ای درخت برز و برومند
 ژ عمرت چن سال چن پشت ویردن
 ۱۵ کی ژ ورنیان ورینت دین
 رزمی بیان گر ژ روزگاران
 ای زامه چیشن و دریـنـتن
 دیم دنگی آما ژ لای داره وه
 و زار زاروه وات ای دیوانه
 ۲۰ ای احوالاته مپرسین ژنم
 مـکـولـونی زام و ناسور کفتم
 اگر بیان کـم شمه ژ دردم
 یی سال و نیمی نمچو ژ ور
 بلی چوینا تو میلـت و حالن
 ۲۵ هر تا نیشینه گوش در و دنگم
 چن ساله مه دارجنگه ناممه
 بدان ای درین گفته وی ار وی
 جنگ «سیامک» دیوانم دین
 طهمورث او پور هوشنگم دین
 ۳۰ شاهی «اطردشاه» فرهگم دین
 بزم «شاجمشید» جم بنم دین
 کوبه «ضحاک مرداسم» دین
 جفتی مارنه دوش «ضحاکم» دین
 «فریدون» او بیخ و بنیادم دین
 ۳۵ «سلم» و «تور» «ایرج» «پشنگم» دین
 نـازکی «نوذر» ناشادم دین

پادشاهی «زوگرشاسم» دین
 «زال» پور «سام» «نیرم» دین
 نریمان «سام» سوارم دین
 ۴۰ شاهی «کیقباد» زربخشم دین
 هم «گودرز» و او گرز رویینم دین
 شاه «افراسیاب» غصبخوم دین
 تندی طبیعت «کاووسم» دین
 هفتادوهفت گر «گودرزم» دین
 ۴۵ «گیو» و «فرامرز» و «زوارم» دین
 «بهرام» و «زنگه» ذو «سهرام» دین
 شاهی «کیخسرو» دیندارم دین
 کی نشین کنشت «لهراسیم» دین
 «اسفندیارم» و او جوشن دین
 ۵۰ بیدادی «بهمن» بی دینم دین
 «همای بن بهمن» «دارابن دارا» دین
 «فرامرز» و او گرز و کوپالم دین
 داواداو رزم «دارا» و «اسکندر»
 پانصد و سی سال ملوک طوایف
 ۵۵ رزم «اردشیر» نواده «ساسان»
 عدل «نوشروان» عقل «زرجمیر»
 «قباد» قبادان «اردشیران» گشت
 «شاپور» شاپوران شیر شیروازن
 سیر سرتاج «پرویزم» گردن

«توس» و «گسترم» «تماسم» دین
 ژ زال بالاتر چن تینم دین
 «فیروز» و «قاره» خون خوارم دین
 «رستم» و او جوشن و او «رخشم» دین
 «فرهاد» و «میلاد» و «بهرزینم» دین
 «پیران» و «تومان» جنگجویم دین
 ظریفی «زراسب» بن «توسم» دین
 هرکدام حکومتی مَرزم دین
 بلکه ژ او وین هـزارم دین
 «سرخه» و «پلیسم» و «تداوم» دین
 و او جقه و او تاج زرتانم دین
 دانش و حکمت «جاماسیم» دین
 او روزهام نبرد «تهمتن دین
 داواداو رزم «بـرزینم» دین
 یک یک و او سپاه و لام ویارا دین
 و او ران ورکاو و او حالم دین
 تماشام گردن ژ او جور هم ژای ور
 و چاو ویم دیم زورمن و ضایف
 ایسا «اردوان» ژ او بی هراسان
 چنی بدبختی «بختک» وزیر
 «بهرام» بهرامان گورافکن و خشت
 «هرمز» هرمان گی ژ دشمن سن
 تماشای شیرین و شودیزم گردن



او گرز و کوپال و روینم دین
 هزاران ژایور استادم دین
 «خسرو» دانه گشت نیش او جا پدر
 یک یک سرداران ژ لاش گریزا
 هر کدخدائی بی و یی شاهی
 هر روز رستاخیز سرزمینی بی
 ژ هر ولاتی پیدا بی جنگی
 هریک رو کردن او سر مکانی
 خاطر پزاران آسایش کم بی
 هون مجالی ژ خدا گفتن
 واده جنگشان له پای من کردن
 رعدا سا هر جا دنگی ویزا
 هر صف نگام کرد هیچ نداشت سامان
 من منم مابین محنت زده شویم
 جنگ آرزو گر بی خور ژ مرگ
 تهمتن هیوت دس او شمشیر بر
 مریزو تورگ بی سامان ژ بخت
 ماواریا خرشت تیر وینه واران
 مرد و اسب آربان هم دیم سرنگون
 هرجا خوین جاری چی آو جو بی
 کله دیو مغفر پوس بور جوشن
 زرباف قبایی کرده وی نه ور
 ژ نوه شاهان اردشیر و نام
 جا داوی پی قتل خصم بی امان

۶۰ مصاف «بهرام» چوبینم دین
 رنج گه تیشی «فرهادم» دین
 تا ناگاه «شیرو» شوم ستمگر
 اویش آوازه پی قتلش خیزا
 شاهیش نکیشا و نیمه ماهی
 ۶۵ هر ده نشینی کی نشینی بی
 ژ هر جانبی خیزا سرهنگی
 هریک سرداری بی و یی سانی
 جهان پر آشوب دنیا درهم بی
 تمرز دو سرهنگ داوشان بستن
 ۷۰ ایلچی نامه شان آوردن بردن
 هر اوسا زانام طول جنگ خیزا
 پیدا بی لوای رزم آزمایان
 ری و ری آمان او سپای عظیم
 دلیران داو بـور پولاد برگ
 ۷۵ شیر سهمناک پا شناس ژ سر
 وینه رعد و برق، تم و توز سخت
 ژ قضاخانه دس داو کـسـاران
 هاوا پر غبار زمین موج خون
 لاشه سرداران له میدان کو بی
 ۸۰ دیم پهلوانی وینه تهمتن
 مـرـصـع تاجی پکیاوی نه سر
 له پشت آسپش سنگین تر ژ سام
 تیر دلدوزی نه چله کمان

فاقه خَدنگش نَه چله کمان
 ۸۵ آماری وری سرداران ژای سَر
 چی شغاد ژ بین سرپنجه رستم
 دیم خیزا شاقه کمانی ژ ایور
 خیزا قازۀ تیر تنگ چو گل زر
 سینم آماج کرد سر مودای خدنگ
 ۹۰ لَه مِن گذر کرد ژ او ویارا
 سردار گفت نَه خاک مِن منمه پاوه
 وای زخم تیرگاز بی امانه وه
 ژ او سر و ترکش او سوارکاران
 جنگ سرداران مردان چی و سر
 ۹۵ دَس بردن او سیف داخل بین و هم
 چکاچاک تیغ مصری زره بر
 بس کاس کله نه میدان کوبی
 شو آما دو صف جدا بین ژ هم
 سحر دالگیران شهیدان جنگ
 ۱۰۰ وحش طیرژ کوه ویشه سر کردن
 هر چن و نوبت طیری ژ طیران
 گاسیر لاشه گانگه او چول
 هر یکی لوان و مأوای ویشان
 ژ او دُما چن شاه هم ژ لام چین
 ۱۰۵ چن پادشاهان «شاه صفی» نسو
 تا ایسایه دور «نادر» سلطانن
 پیوس کرده وی چی پهلوانان
 سردار سنگین لیش کردی گذر
 و پیوار مِن سنگر گرت محکم
 ژ قیژه تیرش هوشم چی و سر
 قیژه سه کویزه مسکو چو دل پر
 دویزام او سینه سردار سرهنگ
 تا پر نیش و خاک نمناک سارا
 وای خطرناک زام ناسور نماوه
 هیمان هام و پا وای سامانه وه
 ماواریا ایرشت تیر وینه واران
 شیران خونخوار مردان ژ کوب
 داوشان هام داو وینه توز و تم
 خرشت سپاه سان آورد او فَر
 لاشه و پوست و گوشت خویناو جو بی
 مِن مِنم و ای درد پی اندوه و غم
 برده وین نَه روی قرص خورشید رنگ
 لاشه و جرگ و برگ شهیدان خوردن
 منیشت او شاخم چی عزم سیران
 گاگا و تیمار بال و پر مشغول
 مِن وای گل درده منم آرجیشان
 چن کوچ خیلان گذرگام دین
 آمان و یاران چی نویر و آدو
 مردم ژ جورش بیزار ژ گیانن



جهان پر آشوب دنیا در همه
رعیت فرارن خلق خُلقش تنگ
ایسکه من یه حال یه احوال مه
۱۱۰ چن ساله مه دارجنگه ناممه
«نوشاد» امانت ویت ندر وغم
دنیا بی ورن اصلش بر باده
اندرزم یسه پی دنیادوسان
ار گنجت پر بو وینه «سلم» و «تور»
۱۱۵ فره مترسم ژای روز گساره
نوا بدبختی لیم بده آگره
کوتاه بو ژ روی زمین خاک پام
خاطر حزینه آسایش کمه
اقبال اولاد «شاه صفی» لنگه
یه رنج برده چندین سالمه
وای جوهره آخر سرانجامه
پی جیفه دنیا خواه زیای خواه کم
اوله کسی که وای بساده شاده
دنیا دمی که چی شاروبوسان
کس مال دنیا نوردن او گسور
ژای فتنه لئیم شوم بدکاره
سُختُم باد برو بایر اربایر
کس نای تا تویلی بنیشو آرجام
(غضنفری، ۱۳۷۸: ۶۱-۵۷)

۴-۴- توصیف تحلیلی قطعه سغدی درباره نبرد رستم با دیوان و دارجنگه نوشاد طرهانی بر اساس تعاریف سرود حماسی

بررسی دو متن بالا (متن سغدی و دارجنگه) بر اساس تعاریف و ویژگی‌های سرود حماسی (مطابق با نظر خالقی مطلق)، به صورت اجمالی، نشان می‌دهد که قرار دادن این دو اثر در یک ردیف و قالب و ساختار، خالی از اشکال نیست. اگر زمان نوشته شدن یا سروده شدن این دو اثر را نیز نادیده بگیریم، باز هم موارد مهمی وجود دارد که نشان می‌دهد قطعه سغدی با منظومه دارجنگه، از لحاظ ساختاری و اسطوره‌شناختی، تفاوت‌های زیادی دارد که برای روشن‌تر شدن بحث، اهمّ این تفاوت‌ها بیان می‌شود:

اول اینکه متن سغدی ریشه اساطیری دارد و به همین دلیل، مملو از عناصر بدوی، جادویی و شمنی است و چنانکه گفته شد، مربوط به اساطیر ایرانی شرقی است و از حدود قرن هفتم میلادی (قریب، ۱۳۵۶: ۴۴؛ صفا، ۱۳۶۹: ۵۶۶)؛ بنابراین متن سغدی مربوط به زمانی است که اندکی پس از آن، تدوین حماسه‌های ملی ایران، در قالب خدای‌نامه‌ها و

شاهنامه‌های منثور یا منظوم شروع شده و از این جهت، متن سغدی، مطابق با تعاریف سرودهای حماسی، می‌تواند یکی از مآخذ حماسه‌های مربوط به رستم قلمداد شود؛ در حالی که دارجنگه نوشاد، مربوط به دوره نادرشاه افشار است؛ یعنی زمانی که تقریباً هفتصد الی هشتصد سال از تدوین حماسه ملی ایران در قالب شاهنامه فردوسی گذشته و دارجنگه نه تنها مآخذ حماسه نیست؛ بلکه بر اساس آن سروده شده و نوعی کوتاه‌نوشتار یا کوتاه‌سروده شاهنامه به حساب می‌آید.

دوم اینکه مطابق با ویژگی‌های سرود حماسی، متن سغدی، روایی، کوتاه و عمدتاً در توصیف کارهای جادویی و پهلوانی دیوان و رستم است؛ در حالی که دارجنگه، نوعی حسب‌حال یا شرح‌حال درخت کهنسالی است که در ضمن بیان داستان خود، بنا به میل سراینده، به تاریخ اساطیری و حماسی و واقعی ایران نیز اشاره می‌کند.

سوم اینکه اسطوره، به عنوان یکی از مآخذ حماسه، ریشه در ناخودآگاه جمعی دارد؛ یعنی باوری است که جمعی بدان اعتقاد داشتند؛ باوری که اکنون و برای ما همچون داستانی غیرواقعی جلوه می‌کند؛ چنانکه در قطعه سغدی، این موضوع در قالب فوران آتش از دهان‌ها و وجود دیوان دیده می‌شود؛ در حالی که این ویژگی درباره دارجنگه صدق نمی‌کند. چهارم اینکه در سرود حماسی، نقطه مخالف (دشمن) و موضوع درگیری مهم است. همان‌طور که در قطعه سغدی، دیوان و موضوع درگیری (نبرد با رستم) مطرح شده؛ در حالی که در دارجنگه، موضوع، بیان درگیری یک فرد با دشمن نیست؛ موضوع سرگذشت درختی است که بنا بر قدمت و دیرینگی ظاهری خود، جنگ‌های بسیاری را با چشم دیده و خود در هیچ جنگی شرکت نداشته و از قضا، تیری به او برخورد کرده و او را زخمی کرده‌است.

پنجم اینکه مطابق با ویژگی‌های سرود حماسی، سرود حماسی جای پند و اندرز نیست؛ چنانکه در قطعه سغدی دیده می‌شود؛ در حالی که در دارجنگه، بارها از بی‌وفایی و بی‌قیمتی دنیا سخن گفته شده و شاعر از زبان درخت، این اندرز را فراموده که مبدا به دنیا دل ببندید و...

تفاوت ششم در بحث ایجاز است. می‌دانیم که یکی از ویژگی‌های سرودهای حماسی ایجاز است. ایجاز متن سغدی به حدی است که خانم قریب (مترجم متن) حدس زده‌است که این متن، متعلق به دوران قدیمی‌تر زبان سغدی باشد (قریب، ۱۳۵۶: ۴۹)؛ به‌ویژه آنکه



محتوای داستان نیز پیوند عمیق آن را با قومی ابتدایی آشکار می‌کند؛ در حالی که در دارجنگه ایجاز بیشتر از آن جهت است که سراینده می‌خواسته یک تاریخ مفصل اساطیری، حماسی و واقعی را در ابیاتی محدود بگنجاند، نه اینکه ایجاز به‌طور ذاتی در آن وجود داشته باشد.

تفاوت بعدی مربوط به ویژگی نقل است. یکی از ویژگی‌های سرودهای حماسی، نقل آن به‌وسیله افرادی به نام «گوسان»‌ها یا آوازخوان‌های دوره‌گرد است. اینکه سغدی‌ها دلاوری‌های رستم، به‌عنوان قهرمان باستانی ایرانی شرقی را در این داستان منعکس کرده‌اند، این احتمال را تقویت می‌کند که این سرود، به‌وسیله افرادی در آن منطقه (سغد) نقل می‌شده و بعدها به‌صورت مکتوب درآمده است. این ویژگی درباره دارجنگه هم صدق می‌کند؛ زیرا مردم لرستان نیز علاقه خاصی به این منظومه دارند؛ اما به نظر می‌رسد که باید بین نقل سرود حماسی سغدی با این نقل که نوعی بازخوانی و روخوانی است، تفاوت قائل شد.

وانگهی، چنانکه گفته‌شد، از مجموع سرودها و روایات حماسی، حماسه‌ها یا داستان‌های حماسی به وجود می‌آیند؛ بنابراین می‌توان قطعه سغدی را یکی از روایت‌هایی دانست که در پدیدآمدن داستان‌های مربوط به رستم نقش داشته؛ در حالی که این نظر درباره دارجنگه وجود ندارد. دارجنگه، نه‌تنها در پدیدآمدن حماسه‌های مربوط به رستم و دیگر پهلوانان و پادشاهان نقش نداشته؛ بلکه بر اساس آن‌ها ساخته و پرداخته شده‌است. با این توضیحات، این دو متن را نمی‌توان در یک ردیف قرار داد و چنانکه گفته‌شد، لازم است در این باره تأمل بیشتری صورت بگیرد؛ البته این احتمال وجود دارد که برخی، به دلیل داشتن درون‌مایه حماسی، دارجنگه را سرود حماسی به حساب آورده باشند که در آن صورت، موضوع تفاوت پیدا می‌کند. چنانکه خالقی‌مطلق، خود بعداً در مقدمه شاهنامه فردوسی، خلاصه یک داستان بزرگ در چند بیت را هم سرود حماسی نامیده است (خالقی‌مطلق، ۱۳۹۴: چهل‌وشش) و این نظر هم با نظر قبلی ایشان که سرود حماسی، خاستگاه حماسه است، اشکال ایجاد می‌کند.

نتیجه‌گیری

در این مقاله با طرح این موضوع که اولین بار جلال خالقی‌مطلق قطعه سغدی در نبرد رستم با دیوان و منظومه دارجنگه نوشاد طرهانی (شاعر عهد افشاریه) را سرود حماسی نامیده و

این موضوع جای تأمل دارد. این دو متن، بر اساس تعاریف و ویژگی‌های سرود حماسی، بررسی و مقایسه شده‌اند و مشخص شده‌است که در این باره دقت کافی صورت نگرفته و این دو متن، با وجود هزارسال تفاوت نوشتاری و سروده شدن، در یک قالب و ساختار گنجانده شده‌اند و این موضوع ابهاماتی را ایجاد کرده‌است. بر همین اساس، در این مقاله کوشش شده‌است تا با تعریف سرود حماسی و برشمردن ویژگی‌های آن، ضمن نقل دو متن (سرود سغدی و منظومه دارجنگه) نشان داده شود که این دو متن نمی‌توانند در یک ساختار باشند. قطعه سغدی ریشه اسطوره‌ای دارد، با عناصر بدوی، جادویی و شمنی و مربوط به زمانی است که اندکی پس از آن، حماسه ملی ایران تدوین شده و از این جهت، می‌تواند یکی از مآخذ حماسه‌های مربوط به رستم قلمداد شود؛ در حالی که دارجنگه نوشاد، مربوط به دوره نادرشاه افشار است؛ یعنی زمانی که تقریباً هفتصد هشتصد سال از تدوین حماسه ملی ایران، در قالب شاهنامه فردوسی، گذشته و دارجنگه نه تنها مآخذ حماسه نیست؛ بلکه بر اساس آن سروده شده و نوعی کوتاه‌نوشتار یا کوتاه‌سروده شاهنامه به حساب می‌آید. وانگهی متن سغدی، روایی، کوتاه و عمدتاً در توصیف کارهای جادویی و پهلوانی است؛ در حالی که دارجنگه، شرح حال درختی است که در ضمن شرح حال خود، به تاریخ اساطیری و حماسی و واقعی ایران نیز اشاره می‌کند. در سرود حماسی، دشمن و موضوع درگیری مهم است؛ همان‌طور که در قطعه سغدی، مطرح شده؛ در حالی که در دارجنگه، موضوع، بیان درگیری یک فرد با دشمن نیست؛ موضوع سرگذشت درختی است که بنا بر قدمت و دیرینگی ظاهری خود، جنگ‌های بسیاری را با چشم دیده‌است. تفاوت دیگر در این است که در سرود حماسی جای پند و اندرز نیست؛ چنانکه در قطعه سغدی دیده می‌شود؛ در حالی که در دارجنگه، بارها از بی‌وفایی و بی‌قیمتی دنیا سخن گفته شده‌است؛ بنابراین قرار دادن این دو متن در یک ردیف، خالی از اشکال نیست و لازم است که در این باره تأمل و دقت بیشتری صورت بگیرد.

پی‌نوشت:

ترجمه منظومه دارجنگه

۱- دوستان همدل، روزی از روزها، در گذشته‌های دور ۲- مجنون‌وار برگی از پوست «کل» پوشیده‌بودم و گذارم به درختی عظیم و پربرگ و بار و کهنسال افتاد. ۳- درختی که سر بر



آسمان ساییده و ریشه در قعر زمین فرو برده بود. ۴- شاخ و برگش مساحتی از زمین را زیر سایه‌اش برای نشستن و تماشای پیر وجوان پوشانده بود و راه عبور مردم از کنارش می‌گذشت. ۵- سایه‌ای مانند درخت طوبی، بسیار خنک داشت. ۶- فضایش فرحبخش، هوایش معتدل بود؛ چنانچه اشجار دیگر در برابر عظمتش سر تعظیم خم کرده و بر تنه‌اش بوسه می‌زدند. ۷- بر روی سینه‌اش جای زخمی دیدم؛ زخمی که با گذشت زمان هنوز بر جای مانده و تنها تیراندازی ماهر می‌توانست چنان ضربتی را وارد سازد. ۸- از شکاف آن زخم شعاع خورشید نمایان بود و زخم کلنگ فرهاد را در نظر بیننده مجسم می‌کرد و بیستون را به خاطر می‌آورد. ۹- پیش رفتم و بر تنه آن تکیه دادم. درختی که زخم تیر توأم با خواری خورده و رنج‌ها بر آن وارد آمده بود. ۱۰- درختی که از برگ و بار اشباع بود، درختی که برای کشیدن بار محنت روزگار هنوز استقامت کرده و بر پای مانده بود. ۱۱- به زخمش نگاه کردم که یک‌باره چون دود دماوند آه از نهادم برآمد و دماغم تیر کشید. ۱۲- فریادم بلند شد و اندوهی سنگین بر قلبم پنجه انداخت؛ چنانکه اشکم از دیده بر دامن فروریخت. ۱۳- آن را مورد خطاب قرار داده و گفتم: «هان! ای درخت برومندی که هیچ‌کس تاریخ سالیان عمرت را به خاطر ندارد و حساب نتواند کرد.» ۱۴- می‌خواهم بدانم که از عمرت چند سالی سپری گردیده؟ چه کسی تو را با دست خود در این نقطه کاشته است؟ ۱۵- از کهن‌سالان پیشین که را دیده‌ای؟ کدام‌یک از سرداران بزرگ از کنارت گذشته و این راه را پشت سر گذارده است؟ ۱۶- از نبردهای بزرگی که در روزگاران به وقوع پیوسته‌است، برای من تعریف کن و بگو که سرد و گرم این دنیای دون را چگونه از سر گذرانده‌ای؟ ۱۷- این زخم چیست که بر جگر داری؟ کدام سرهنگ و سرکرده در این ماجرا دخالت داشته‌است؟ ۱۸- شنیدم که از آن تنه درخت فرتوت و محنت‌زده صدایی برخاست. ۱۹- آری، با زاری بیان داشت که ای دیوانه‌تر از من که سر در بیابان گذاشته‌ای. ۲۰- حال مرا می‌پرسی و این رستاخیز را تجدید می‌نمایی. ۲۱- زخم درون مرا باز می‌کنی و پیراهن اندوه مرا چاک می‌زنی. ۲۲- اگر میل‌داری تا ذره‌ای از رنج‌ها را بیان کنم و با این نیم‌نفس سرد زبان به پاسخ بگشایم، تو باید بنشینی و گوش فرادهی. ۲۳- بیش از یک‌سال و نیم است که از یاد نمی‌رود؛ چون طبعی نازک داری، پس خاطر خود را به دست اندوه مسپار. ۲۴- چون می‌خواهی سرگذشت و مدت عمر مرا را بدانی، بنشین و گوش بده. ۲۵- تا حالات اندوه‌بار خودم را برایت برشمرم و تو را از طالع شوم خویش آگاه کنم. ۲۶- چند سالی است که مرا دارجنگه «درخت جنگ‌دیده» می‌نامند و این است وضع من و سرانجامم را مشاهده می‌کنی.

۲۷- بدان که این کهن درخت مصیبت دیده عصر کیومرث را درک نموده است. ۲۸- شاهد نبرد سیامک با دیوها بوده و هوشنگ را با آن سپاهیان جرّار و سنگین مشاهده کرده است. ۲۹- تهمورث، فرزند هوشنگ، را در هنگام صف آراییی در میدان های نبرد مشاهده کرده است. ۳۰- پادشاهی اطرد با فرهنگ و گرز نهصدمنی گورنگ را دیده است. ۳۱- بزم جمشید جم و آن رامشگران ماهر را دیده است. ۳۲- ضحاک، پسر مرداس تازی و سهم و صلابت گرشاسب را دیده است. ۳۳- مارهای کتف ضحاک را که بوسه گاه ابلیس بودند، مشاهده کرده است. ۳۴- فریدون را با آن شجره و بنیاد و پرچم کاوه حدّاد را دیده است. ۳۵- سلم و تور و ایرج و پشنگ و خشم و غضب منوچهر را در هنگام نبرد دیده است. ۳۶- نوذر نازکدل ناشاد و قباد و قارن، فرزندان «کشواد»، را با چشم خود دیده است. ۳۷- پادشاهی زو و گرشاسب و توس زرینه کفش و گسته هم و تهماسب را دیده است. ۳۸- فرزندان شیرافکن سام نریمان و چند نسل قبل از زال را دیده است. ۳۹- پیشتر از زال، کسانی را چون نریمان و سام سوار و فیروز و قارن در هنگام جنگ دیده است. ۴۰- سلطنت کی قباد زربخش و رستم، با آن خود و زره و جوشن و اسبی مانند رخس را دیده است. ۴۱- گودرز و رویین و فرهاد و میلاد و برزین را دیده است. ۴۲- شاه افراسیاب غصب خو، پیران و هومان جنگ آزما را دیده است. ۴۳- کیکاووس، با آن خشونت و تندی، ظرافت زراسب، پسر توس، را دیده است. ۴۴- گودرز را با ۷۷ فرزند که هریک بر یکی از بلاد فرمانروایی داشتند، دیده است. ۴۵- گیو، فرامرز، زواره و مانند آن ها، هزاران کس را دیده است. ۴۶- بهرام، زنگه شاوران، سهراب، سرخه، پیلسم، تژاو را دیده است. ۴۷- پادشاه متدینی مانند کیخسرو و را با آن تاج مرصع و جقه جواهر نشان دیده است. ۴۸- لهراسب را در آن هنگام که در آتشکده «مرو» معکتف بود و جاماسب را با آن حکمت و خردمندی دیده است. ۴۹- شاهزاده اسفندیار پوشیده در زره را روزی که با تهمتن وارد جنگ شد، دیده است. ۵۰- بیدادگری بهمن بی دین و مبارزه اش با آذربرین را به خاطر دارم. ۵۱- همای، پسر بهمن، دارا، پسر داراب، را یک یک با آن سپاهان و تجهیزات جنگی که از کنارم گذشته اند، به یاد دارم. ۵۲- فرامرز را با آن گرز و کوپال و آن اسب و رکاب دیده ام. ۵۳- نبرد دارا با اسکندر را به دقت تماشا کرده ام. ۵۴- پانصدوسی سال ملوک الطوایفی را با چشمان خود مشاهده کرده ام و روزگار شدت و ضعف آن ها را فراموش نکرده ام. ۵۵- رزم اردشیر بابکان را که اردوان از وی ترسید و شکست خورد، دیده ام. ۵۶- دادگری نوشیروان و خردمندی بزرگمهر، روزگار گرفتاری های «بختک وزیر» را دیده ام. ۵۷-



قبادها، اردشیرها و بهرام گور را که با خشت، «گور» را از پای درمی‌آورد، دیده‌ام. ۵۸- شاپور شیراوژن، هرمز و هرمزان را که فرصت به دشمن نمی‌دادند، دیده‌ام. ۵۹- بر تاج پرویز نظر افکندم و شیرین را سوار بر اسب شب‌دیز دیدم. ۶۰- مصاف «بهرام چوبین» را با آن یال و کوپال پهلوانی دیده‌ام. ۶۱- رنج کوه‌کنی فرهاد و هزاران استاد بعد از فرهاد را دیده‌ام. ۶۲- روزی را که شیرویه شوم ستمگر، خسرو را به کشتن داد و خود بر جای او نشست، دیده‌ام. ۶۳- و چندی برنیامد که علیه او نیز تحریکات شروع شد و بزرگان کشور، یکایک از وی کنار گرفتند، این را نیز دیده‌ام. ۶۴- سلطنتش به نصف ماهی نکشید و از آن پس را که هر کدخدایی به دعوی پادشاهی برخاست، دیده‌ام. ۶۵- هر ده‌نشینی پادشاهی شد و هر روز از گوشه‌ای از کشور قیامی به پا خاست، را دیده‌ام. ۶۶- از هر سو سرهنگی قد علم کرد و در بلاد جنگ‌ها شروع شد. ۶۷- هر سرکرده‌ای احساس قدرت کرد و به ناحیه‌ای هجوم برد. ۶۸- جهان را آشوب درگرفت و دنیا درهم و برهم شد و خاطر مردم مشوش گردید. ۶۹- دو تن از سرداران از موقعیت استفاده کردند و این آشوب و بلوا را که از خدا می‌خواستند، دامن زدند. ۷۰- پیک‌ها از سوی طرفین رد و بدل شد تا اینکه سرانجام در کنار من به نبرد پرداختند. ۷۱- همان لحظه متوجه شدم که صدای طبل، به نشانه جنگ، نواخته شد و بانگ رعدآسای جنگجویان از هر جانب گوش فلک را کر می‌کرد. ۷۲- پرچمداران پرچم‌ها را برافراشتند و هرجا که نگاه می‌کردی، در و دشت مالامال از لشکریان و صف‌های بی‌پایانشان بود. ۷۳- دو سپاه عظیم رو در روی هم قرار گرفتند و من در آن بین، شاهد آن ماجرای خونین بودم. ۷۴- دلاوران جنگ‌آزموده و ببرهای پولادپنجه که بی‌اعتنا به مرگ، آرزوی جنگیدن داشتند، نبرد تن‌به‌تن را آغاز کردند. ۷۵- ناگهان تهمتن، آن شیرمرد ترسناک که سر از پا نمی‌شناخت، دست بر قبضه شمشیر برد. ۷۶- بسان صاعقه و گردباد، سرها را مانند تگرگ بر زمین فرومی‌ریخت. ۷۷- در میدان نبرد، تیر مانند باران می‌بارید و آسمان نبرد را مانند ابری تیره پوشانیده بود. ۷۸- هوا را غبار مرگ پوشانده بود، موج خون بر زمین جاری شد و راکب و مرکوب هدف قرار می‌گرفتند و پی‌درپی بر زمین می‌افتادند. ۷۹- لاشه جنگاوران در میدان معرکه روی هم انباشته شده و خون چون جویباران، جاری گشته و زمین را لعل‌گون کرده بود. ۸۰- پهلوانی شبیه رستم دیدم که مغفرش کله دیو و جوشن او از ببریان بود. ۸۱- تاجی مرصع بر تارک خود گذاشته و قبایی زربفت بر تن آراسته بود. ۸۲- او سنگین‌تر از سام سوار، بر گرده اسب سوار بود و نوه پادشاهان بود و اردشیر نام داشت. ۸۳- تیری کشنده بر چله کمان نهاده بود تا با آن به حیات خصم خاتمه دهد. ۸۴- مانند پهلوانان سوفار خدنگش را

به چله کمان نهاده بود. ۸۵- چون پهلوانان جنگجو، در برابر سردار بزرگ سپاه قرار گرفتند، سردار خشمگینانه در مقابل آنها گذر کرد. ۸۶- چون شغاد از بیم انتقام رستم، کنار من آمد و در پناهم قرار گرفت. ۸۷- صدای صفیر تیری به گوشم رسید، صدایی بس گوش خراش که هوش از سر به در می کرد. ۸۸- زوزه تیر سه شعبه آهنین پیکان، هنوز در گوشم طنین- افکن است. ۸۹- سینه ام را نشان گرفت و مرا با سرداری که در پناهم سنگر گرفته بود، به هم دوخت. ۹۰- تیر از تنه من و تن سرداری که در پناه من قرار گرفته بود، گذر کرد و بر در دل خاک نشست. ۹۱- سردار تیره بخت از پای درآمد؛ ولی من بر پای ایستادم. ۹۲- با چنین زخم کاری مقاومت کردم و می بینی که هنوز هم پایداری می کنم. ۹۳- از ترکش سواران سمت مقابل، تیر مانند باران بر سر ما می بارید. ۹۴- سرانجام نبرد سرداران و سواران، از تیراندازی به جنگ تن به تن مبدل شد. ۹۵- آنها دست به شمشیر بردند و رزم تن به تن را آغاز نمودند. هر پهلوان همزمی پیدا کرد و جنگ سختی در گرفت. ۹۶- چکاچاک تیغ های مصری، غرش پس از هجوم سواران جنگی، خون ها را به جوش می آورد. ۹۷- از بس کشته زیاد شد، لاشه ها روی هم افتادند و بدن های خونین، آغشته به خاک شده بودند و منظره ای بسیار هولناک به خود گرفته و شناخت افراد، به هیچ وجه، مقدور نبود. ۹۸- شب فرارسید و صف ها از هم جدا شدند و من تنها برای تحمل رنج و اندوه، باقی ماندم. ۹۹- روز دیگر، بامدادان، لاشخورها برای خوردن لاشه های جنگجویان، صحن فضا و صفحه آسمان را تیره و تار ساخته بودند. ۱۰۰- وحوش و گوشتخواران و پرندگان جمع شدند. بدن کشتگان و گوشت و پوست و امعا و احشا را با چنگ و منقار می دریدند و می بلعیدند. ۱۰۱- به طور متناوب دیده می شد لاشخوری از دسته کرکس ها، به عزم تماشا، بر فراز یکی از شاخه هایم می نشست. ۱۰۲- گاه به لاشه ها می نگریست و گاه صحرایی بی پایان را از نظر می گذارند و گاه با منقار، آلودگی ها را از پر و بال خود می سترد و از لوٹ چرک و خون پاک می کرد. ۱۰۳- آنها، سرانجام، دسته دسته به مأوایشان حرکت کردند و رفتند؛ اما من با این مشهودات ناگوار و داغ جگرسوز، بر جای ماندم. ۱۰۴- پس از آن جنگ مهیب، باز هم سپاهییانی تحت فرماندهی پهلوانانی از کنارم گذشته اند و این راه را طی کرده اند، چندین بار کوچ ایلات و طوایف را تماشا کرده ام. ۱۰۵- پادشاهانی از سلسله صفویه آمدند و باز مانند برق گذشتند و رفتند. ۱۰۶- اکنون دوره «نادرشاه» رسیده، مردم از جفای این پادشاه به جان آمده اند و از زندگی بیزارند. ۱۰۷- جنگ و آشوب جهان را فراگرفته و کارها در هم ریخته، خاطرها مکدر و



آسایش به حداقل رسیده است. ۱۰۸- رعیت فراری، اوقات مردم تنگ و بخت از دودمان صفویه روی برتافته است. ۱۰۹- اکنون این است حال و روزگار من و این همه رنج سالیان درازی که من کشیده‌ام. ۱۱۰- سال‌هاست که به من دارجنگه می‌گویند و سرانجام من بدین‌گونه است که ملاحظه می‌کنی. ۱۱۱- به تو ای نوشاد! توصیه می‌کنم که خود را در چنگ اندوه‌ها اسیر نکنی و بدانی که مال دنیا، کم یا زیادش مهم نیست. ۱۱۲- دنیا بی‌وفاست و بنیادش بر باد است و نادان کسی است که دل به این دنیا ببندد. ۱۱۳- اگر گنجی بیشتر از گنج‌های قارون داشته‌باشی، آن را به گور نخواهی‌برد، همچنان‌که کسی تاکنون نبرده‌است. ۱۱۴- اندرز من به طالبان دنیا این است که توجه‌کنند، دنیا به بوستان و جالیزی می‌ماند که عمر او سر آمده و دانه‌های آخر آن را می‌چینند. این جهان پیش و پس ندارد و همواره در مسیر باد قرار گرفته‌است و دیوانه کسی است که دل بر باد، خوش‌دارد. ۱۱۵- من از این روزگار فتنه‌گر، لثیم و شوم و بدکار می‌ترسم. ۱۱۶- که مبادا مرد غافلی مرا طعمه حریق سازد و از بیخ و بن بسوزاند، به‌صورتی که ریشه‌ام در دل خاک بخشد. ۱۱۷- و کسی پیدا نشود تا نهال تازه‌ای به جایم بنشاند (غضنفری، ۱۳۷۸: ۶۵-۶۱).

منابع

- ابوالمعالی الحسینی، نسرین. (۱۳۸۷)، «نگاهی نو به دارجنگه»، مجله فرهنگ مردم ایران، شماره ۱۴، صص ۶۴-۴۹.
- ابوبکر محمدبن جعفرالنرخسی. (۱۳۶۳)، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمدبن محمدبن نصرالقبادی و تلخیص محمدبن زفر بن عمر، تصحیح مدرس رضوی، چاپ دوم، تهران: توس.
- اکبری مفاخر، آرش. (۱۳۹۱)، «دارجنگه»، مندرج در دانشنامه فرهنگ مردم ایران، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد چهارم، صص ۲۰۲-۲۰۰.
- انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم. (۱۳۶۹)، فردوسی‌نامه (مردم و فردوسی)، چاپ سوم، تهران: علم.
- بهار، مهرداد. (۱۳۶۴)، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: علمی.
- تمیم‌داری، احمد. (۱۳۷۹)، داستان‌های ایرانی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- حیدری، حجت‌الله. (۱۳۴۹)، ریشه نژادی لر و جغرافیای تاریخی الشتر (به راهنمایی امیرحسین آریان‌پور)، خرم‌آباد: کتاب‌فروشی فردوسی.
- خالقی‌مطلق، جلال. (۱۳۸۶)، حماسه (پدیده‌شناسی تطبیقی شعر پهلوانی)، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- (۱۳۸۶)، «حماسه»، مندرج در دانشنامه زبان و ادب فارسی، زیر نظر اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی ایران، ج دوم، صص ۷۴۵-۷۳۸.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۹)، حماسه‌سرایی در ایران، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- غضنفری، اسفندیار. (۱۳۷۸)، گلزار ادب لرستان، به کوشش اسعد غضنفری، خرم‌آباد: مفاهیم.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶)، شاهنامه، ج ۸، به تصحیح جلال خالقی‌مطلق، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- قریب، بدرالزمان. (۱۳۵۶)، «رستم در روایات سغدی»، مندرج در کتاب شاهنامه‌شناسی، زیر نظر بهمن سرکاراتی، هرمزگان، صص ۵۳-۴۴.